



اعجاز قرآن (بخش اول)

دکتر علوی مقدم

۲۰۹ یا ۲۱۰ هجری، هدف اصلی از نوشتن کتاب «عجاز القرآن» بیان فنون بدیع و زیباییهای اسلوب قرآنی بود.

جاحظ بصری متوفی به سال ۲۵۵ هجری، در نظم قرآن و اسلوب شگفت آور آن، کتاب «نظم القرآن» را نوشته و در آن از وجوه اعجاز و اسرار شگفتیهای قرآن، بحث کرده و زیباییها و محسنات کلام خدا را با کلام عرب مقایسه کرده و برتری آن را ثابت نموده است؛ ولی متأسفانه این کتاب از میان رفته و به دست ما نرسیده است. جاحظ خود در کتاب «الحيوان» در بحث از ایجاز، از این کتاب نام برده و گفته است: [ولی کتاب جمعتُ فيه آيا من القرآن لتعرف بها ما بين الإيجاز والحذف وبين

وهدف اساسی آنان، بیان سرِ بلاغت و اعجاز قرآن و تاثیر آن در نفوس و اذهان بوده است.

اینک به ترتیب تاریخ، از نویسندگان و دانشمندانی که درباره اعجاز قرآن بحث کرده اند نام خواهیم برد، سپس نکته های بلاغی چند آیه را باز خواهیم گفت تا خوانندگان زیباییهای آنها را دریابند.

الف: نویسندگان و دانشمندان

فراء، متوفی به سال ۲۰۷ هجری در کتاب «معانی القرآن» از هماهنگی الفاظ قرآن و نظم و ترتیب کلمات ربّانی و اثر آنها در جان و روح شنونده سخن گفته است.^۱ ابو عیّده مَعْمَر بن مثنی، متوفی به سال

از قرون اولیه هجری، درباره نظم قرآن و اسلوب شگفت آور آن، کتابهایی نگارش یافته و در آنها از وجوه اعجاز و اسرار شگفتیهای قرآن، بحث شده و محسنات و زیباییهای کلام خدا، با دیگر سخنان مقایسه گردیده و برتری آیات قرآنی ثابت شده است.

قرآن مجید، کلام خداست و معجزه می باشد و دلیلی است بر صدق نبوت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم و از فصاحت خاصی برخوردار است؛ نظم شگفت آور و اعجاب آمیز آن، همه را مبهور و متحیر ساخته است؛ و روی همین اصل، گروهی بر آن شدند که برای نکات قرآنی و اسرار زیباییهای آن کتاب بزرگ، کتاب بنویسند

الزوائد والفضول والإستعارات، فاذا قرأتها رأيت فضلها في الإيجاز والجمع للمعاني الكثيرة بالألفاظ القليلة فمنها...^۲

ابن ندیم نیز در کتاب «الفهرست» که در سال ۳۷۷ هجری تألیف یافته، در فصل کتب تألیف شده در باب قرآن، از کتاب «نظم القرآن» جاحظ نام برده است.^۳

ابو عبدالله محمد بن یزید واسطی - از اجلة متکلمان - متوفی به سال ۳۰۶ هجری، درباره اعجاز قرآن کتابی نوشته که متأسفانه در دست نیست، لیکن ابن ندیم ذیل «ابو عبدالله محمد بن یزید الواسطی» نوشته است: «وله من الکتب؛ کتاب اعجاز القرآن فی نظمه وتالیفه»^۴

حاج خلیفه در جلد اوک «کشف الظنون» صفحه ۱۲۰ ضمن اینکه نام پدر واسطی را «زید» ثبت کرده نه «یزید»، نوشته است: واسطی کتاب «اعجاز القرآن» را تألیف نموده و عبد القاهر جرجانی دو شرح بر آن نوشته و شرح کبیر را «معتضد» نامیده است.

ابو الحسن علی بن عیسی الرمانی - متوفی به سال ۳۸۶ هجری سومین کسی است که درباره اعجاز قرآن، رساله ای به نام «النکت فی اعجاز القرآن» نوشته و در آن، اعجاز قرآن را در تناسب و هماهنگی و تلاوم الفاظ دانسته است. ابن سنان خفاجی در کتاب «سر الفصاحة»^۵ می نویسد: رمانی برای تألیف کلام و تناسب و هماهنگی کلمات سه مرتبه قائل است:

۱- متنافر ۲- متلائم در مرتبه وسطی

۳- متلائم در مرتبه علیا.

و عبارات قرآنی و آیات کلام ربّانی، همه متلائم و هماهنگ و متناسب در مرتبه علیاست و یا اندک تأملی، تفاوت میان کلام ربّانی و گفتار دیگران فهمیده می شود و نتیجه می گیریم که اعجاز قرآن در تناسب و هماهنگی و تلاوم الفاظ و کلمات است.

به هر حال رمانی، اعجاز قرآن را از راه بلاغت آن ثابت کرده و برای بلاغت سه مرحله قائل شده و عالی ترین مرحله آن را بلاغت قرآن دانسته است.^۶

رمانی بلاغت را در این نمی داند که گوینده بلیغ، مفهوم ذهنی خود را به کسی برساند و یا مفهوم و معنایی را به شنونده ای تفهیم کند، بلکه بلاغت را رساندن معنی به قلب شنونده می داند آن هم در نیکوترین لفظ، و عالی ترین نوع بلاغت را هم در قرآن مجید می داند.

سخن رمانی چنین است:

[وانما البلاغة ایصال المعنى الى القلب في احسن صورة من اللفظ فاعلاها طبقة في الحسن بلاغة القرآن و اعلى طبقات البلاغة للقرآن خاصة]^۷

خطابی متوفی به سال ۳۷۷ هجری در رساله «بیان اعجاز القرآن» وجوه مختلف اعجاز قرآن را بازگفته و سرانجام عقیده اکثریت را که گفته اند: اعجاز قرآن در بلاغت آن است، پذیرفته آن هم بلاغت فائحه ای که تبیین و تشریح آن برای ما کاملاً میسر نیست؛ زیرا نظیر گویی برای آن ناممکن است؛ چون آیات قرآنی، هم از

لحاظ لفظ استوار است و محکم و هم از جهت معنی و دربردارنده مفاهیمی بلند است.

به عبارت دیگر این کتاب آسمانی، زیبایی لفظی و حسن نظم و معانی عالیه را باهم دارد؛ زیرا گفتار خدای علیم قدیر است.

خطابی که اعجاز قرآن را در بلاغت آن دانسته، افزوده است که این بلاغت، باکلام دیگر فصحاء و بلغاء، مابین و متفاوت است. او این تفاوت را در تأثیر آیات در نفوس و قلوب دانسته و بر آن است که نمی توان کلام منظوم و یا مشور دیگری را جست که همچون قرآن در اذهان و نفوس اثر بگذارد.^۸

لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله ... حشر: ۲۱ و شاید هم خطابی، این نکته را از جاحظ اقتباس کرده باشد؛ زیرا جاحظ، اعجاز قرآن را در نظم و اسلوب شگفت آور آن دانسته که با اسلوب و روش خاص کلام منظوم و مشور عرب، مابین است.

سخن جاحظ در این باره چنین است:

[... و کیف خالف القرآن جميع الکلام الموزون والمشور، وهو مشور غیر مقفی علی مخارج الأشعار والأسجاع و کیف صار نظمه من أعظم البرهان و تألیفه من أكبر الحجج].^۹

خلاصه اینکه خطابی، بلاغت قرآن را در زیبایی کلمات و نظم آنها از لحاظ ترکیب و در داشتن معانی عالیه دانسته



و گفته است :

[واعلم أنّ القرآن إنّما صار معجزاً لآته
جاء بأفصح الألفاظ في أحسن نظوم التأليف
مضمناً أصحّ المعاني ...] ^{۱۰}

جلال الدین سیوطی متوفی به سال ۹۱۱
هجری نظریات خطایی را در باب اعجاز
قرآن در کتاب «الإنقان» باز گفته و اعتقاد
دارد که آیات قرآنی، هم از لحاظ لفظ در
غایت استواری است و هم از جهت ترکیب
در نهایت خوبی می باشد و ضمناً دربردارنده
عالی ترین معانی نیز هست .

سخن سیوطی چنین است :

[وإذا تأملت القرآن وجدت هذه الأمور
منه في غاية الشرف والفضيلة حتى لا تری
شيئاً من الألفاظ أفصح ولا أجزل ولا أعذب
من ألفاظه، ولا تری نظماً أحسن تأليفاً
وأشدّ تلاوماً وتشاكلاً من نظمه، وأما معانيه
فكلّ ذی لبّ يشهد له بالتقدّم في ابوابه
والترقى الى أعلى درجاته] ^{۱۱}

باقلانی متوفی به سال ۴۰۳ هجری،
یکی از وجوه اعجاز قرآن را، بلاغت قرآن
دانسته و در این زمینه گفته است :

[إنّه بديع النظم، عجيب التأليف، متناه
في البلاغة الى الحدّ الذي يعلم عجز الخلق
عنه.] ^{۱۲}

وباقلانی همچون جاحظ عقیده دارد که
اعجاز قرآن در نظم و اسلوب شگفت آور
آن است که با اسلوب و روش خاص کلام
مشور و منظوم عرب، مابین است .

باقلانی، بر آن است که بلاغت در تمام
آیات قرآنی وجود دارد و مانند گفتار دیگر

فصیحان نیست که در مواردی فصیح باشد
و مواردی دیگر غیر فصیح .

قاضی عبد الجبار متوفی به سال ۴۱۵
هجری، یکی از تألیفاتش کتاب «المغنی فی
ابواب التوحید والعدل» است که وزارت
ارشاد ملی مصر در سال ۱۹۶۰ میلادی
آن را در چند جلد به چاپ رسانده است .
جلد شانزدهم این کتاب به نام
«اعجاز القرآن» در ۴۳۸ صفحه در مصر
جداگانه چاپ شده و در آن، بحث
گسترده ای پیرامون اعجاز قرآن و مسائل
مربوط به آن و نبوت پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه قرآن، معجزه

**رّمائی بلاغت را در این
نمی داند که گوینده ' بلیغ،
مفهوم ذهنی خود را به
کسی برساند و یا مفهوم
و معنایی را به شنونده ای
تفهیم کند، بلکه بلاغت را
رساندن معنی به قلب
شنونده می داند آن هم در
نیکوترین لفظ،
و عالی ترین نوع بلاغت را
هم در قرآن مجید می داند.**

است و در حدّ اعلاى بلاغت، آمده است .
قاضی عبد الجبار در کتاب «اعجاز
القرآن» وجوه مختلف اعجاز قرآن و آراء
گونگونى را که در این باره مطرح شده،
بازگو کرده است . ^{۱۳}

یکی از آن وجوه این است که قرآن
معجزه است ؛ زیرا در مرتبه اعلاى فصاحت
قرار دارد و از فصاحت معهود متداول خارج
است چنانکه از نظم خاصى که خارج از
نظم متداول معهود است نیز
برخوردار می باشد .

نظریة عبد القاهر جرجانی، متوفی به
سال ۴۷۱ هجری، در باب بلاغت قرآن،
نظریه ای است ابداعی ؛ زیرا او عقیده دارد
که بلاغت قرآن، از این جهت نیست که در
قرآن، استعاره و دیگر انواع فنون بدیعی
وجود دارد، بلکه بلاغت قرآن، به تناسب
الفاظ و تلاوّم معانی بستگی دارد و درک این
بلاغت، در اشخاص متفاوت است و نیاز
به ذوق و احساس درونی و روحی دارد . ^{۱۴}

امام فخر الدین محمد بن عمر رازی
معروف به امام فخر رازی، متوفی به سال
۶۰۶ هجری، بلاغت قرآن و اعجاز آن را،
مربوط به فصاحت مفردات کلام و تألیف
و ترکیب کلام و اسلوب استوار و معانی عالی
و ألفاظ شیوا می داند و عقیده دارد که بحث
از فصاحت و بلاغت، اهمیّت زیادی دارد؛
زیرا بحث از بلاغت، به معجزه بودن قرآن
و صدق گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
منتهی می شود و معجزه بودن قرآن، از
مهمترین مسائل دینی است . ^{۱۵}



از نظر بلاغی، مقدم آمدن جارّ و مجرور [= ظرف] «بالآخرة» إضافة تخصیص می‌کند. یعنی: [تخصیص ایقانه‌هم بالآخرة، آی ایقانه‌هم مقصور علی حقیقه الآخرة] در واقع مثل این است که گفته شود: «یوقنون بالآخرة لا بغيرها».

تقدیم ضمیر «هم» در جمله «وبالآخرة هم یوقنون» اختصاص را می‌فهماند و در واقع معنی چنین است: «اختصاص الإیقان بالآخرة مقصور علیهم». یعنی ایقان به آخرت فقط به آنان اختصاص دارد و به آنان که ایمان نیاورده‌اند، ارتباط ندارد.

ابن ابی الإصبع مصری، متوفی به سال ۶۵۸ هجری نوشته است: ^{۱۶}

آیه «الَّذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة ...» تمام اوصاف محموده مؤمنان را دربردارد؛ زیرا عبادت یا بدنی است یا مالی.

مالی نیز دو قسم است: نوعی که مال و بدن در آن اشتراك دارند همچون حجّ و جهاد؛ و عبادتی که فقط ویژه مال است همچون زکات و صدقه.

«یؤمنون بالغیب» اشاره به عبادت باطن است «و یقیمون الصلوة» تصریحی است به عبادت ظاهری. «وممّا رزقناهم ینفقون» اشاره به عبادت مالی است. پس این آیه تمام عبادات را به ترتیب اهمیت دربردارد: عبادت باطن یعنی «یؤمنون بالغیب» را بر عبادت ظاهر، و عبادت بدنی یعنی «یقیمون الصلوة» را بر عبادت مالی یعنی «ممّا رزقناهم ینفقون» مقدم داشته است.

است، بلافاصله پنج ویژگی اساسی برای پرهیزکاران برشمرده و تصویری از آنان ارائه داده و نخستین ویژگی آنها را این دانسته است که به غیب یعنی جهان ما وراء حسّ معتقدند و به خدای غیر قابل رویت ایمان دارند: «الَّذین یؤمنون بالغیب ...»

ویژگی دوم آنان «و یقیمون الصلوة» است یعنی نماز را برپا می‌دارند و با خدا ارتباط پیدا می‌کنند؛ تنها در برابر خدا تعظیم می‌نمایند و تنها از او استعانت می‌جویند و در نتیجه کردار و رفتار خدایی پیدا می‌کنند.

بخش پایانی آیه «وممّا رزقناهم ینفقون» است؛ یعنی از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم، به دیگران می‌بخشند و انفاق می‌کنند.

نکته بلاغی این آیه در آن است که قرآن چون خواسته است موضوع انفاق عمومی باشد و تمام مواهب مادی و معنوی را دربرگیرد، گفته است: «وممّا رزقناهم ینفقون» نه «ومن أموالهم ینفقون» تا پرهیزگاران علاوه بر انفاق مالی، از علم، عقل، نیروهای جسمی و روحی و دیگر مواهب خدادادی، به دیگر بندگان خدا سهمی بدهند و انفاق نمایند.

صفت دیگر پرهیزگاران این است که هم ایمان به «ما انزل الیک» که قرآن است داشته باشند و هم ایمان به «ما انزل من قبلک» که ایمان به کتب آسمانی قبلی است.

صفت پنجم آنان «وبالآخرة هم یوقنون» است. یعنی به رستاخیز همان جهانی که پس از دنیا است، ایمان داشته باشند.

ب: نکته های بلاغی برخی از آیات دقت در بیان و انتخاب کلمات و ترسیم صحنه های حسّاس به طرز بسیار جالب و شیوا، از نکات شگفت آور و اعجاب انگیز است. کلمه در بیان معنی اثر شگفتی دارد و نقش کلمه را در ایجاد معنی نمی‌توان انکار کرد، این نقش در آیات قرآن جلوه ای بارز دارد، آیات قرآنی از کلماتی ترکیب یافته که ضعف تألیف در آن راه ندارد و در سیاق عبارت معقد نیست و از استواری خاصی برخوردار است. ما در این بخش مقاله گزیده ای از آیات قرآنی را می‌آوریم و به جنبه های بلاغی آن بطور گذرا اشاره می‌کنیم:

در آغاز سوره بقره می‌خوانیم: «ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للممتقین * الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون * والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون * اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون». بقره: ۵۲.

قرآن مجید، در ضمن این آیات تصویری روشن و کامل از پرهیزکاران ترسیم کرده است، چنانکه در آیات بعد، از دو چهرگان و کافران، تصویری ارائه داده است.

نظم فکری و استواری در معنی و نقش کلمات در این آیات، بسیار شگفت آور است؛ زیرا خداوند پس از آنکه قرآن را بعنوان راهنمای پرهیزکاران معرفی کرده

تصویر اعجاز آمیز قرآن در آیه:

«أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ
وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ
مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ
بِالْكَافِرِينَ». بقره: ۱۹

و نقش بلاغی کلمات واقعاً شگفت
آور است:

قرآن در این آیه حالت مردمان دو
چهره را بخوبی مجسم کرده است؛ زیرا
فکر و اندیشه متزلزلی که در نهاد این
دورویان وجود دارد، سبب شده است که
گاه در میان مؤمنان بسربرند و زمانی در میان
کافران، گاه سخنی را بپذیرند و زمانی از آن
سخن عدول کنند.

تصویر شگفتی که قرآن از حال مردمان
دوچهره به دست داده است، از پریشانی
و گمراهی آنان حکایت می کند؛ زیرا باران
سیل آسایی که از آسمان فرو می ریزد، به
جای سود، تاریکیها و رعد و برق وحشتناک
ایجاد می کند که باروشنایی آن رعد و برق
وحشتناک، اندکی پیش پایشان را می بینند
و کمی راه می افتند ولی بر اثر تاریکیها
سرگردان و متحیرند و نمی دانند که به کدام
سوی بروند و از ترس مرگ با صاعقه،
انگشت در گوشهای خود می کنند.

نقش کلمات، در این آیه بخوبی
پیدا است؛ زیرا قرآن در توصیف
دوچهرگان؛

اولاً- کلمه «صیّب» را که باران سیل آسا
و تند است به کار برده نه کلمه «غیث» را که
باران مفید و احیاء کننده زمین است.

ثانیاً- جمع آوردن کلمه «ظلمات» از
تاریکیهای فراوان و حیرت و سرگردانی بیش
از اندازه حکایت می کند.

ثالثاً- کلمه «فیه» در عبارت «فیه ظلمات
و رعد و برق» نشان می دهد که این ظلمات
و تاریکیها و رعد و برق در ذات و نهاد این
باران تند سیل آسا وجود دارد.

رابعاً- نکره آمدن کلمات «ظلمات»
و «رعد» و «برق» حکایت از نامحدود بودن
پدیده ها و نیرومندی آنها می کند.

خامساً- نقش کلمه «أصابع» به صیغه
جمعی، در این است که می خواهد بیم
و ترس بیش از اندازه مردمان دوچهره را
نشان دهد که برای نشیدن صداهای مهیب
و هولناک انگشتها را در گوشها می نهند، در
صورتی که انگشتها در گوشها گذاشته
نمی شود بلکه نوك انگشتها را در گوشها
می نهند؛ لیکن برای نشان دادن عظمت
موضوع و مهیب بودن جریان ناشی از
پدیده های طبیعی، بطور مجاز گفته شده:
«يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ...» همان

طور که می گویم: «ضربت زیداً بالسوط»
یعنی زید را با تازیانه زد؛ در صورتی که
تازیانه به عضوی از اعضای بدن زید یعنی به
شانه یا به دست و پای او زده می شود، یعنی
از باب مجاز مرسی بر مبنای ذکر کلّ و اراده
جزء، چنین تعبیری به کار می رود و این
گونه تعبیرها مجازی است.

سادساً- در انتخاب کلمه «يجعلون» به
جای «يضعون» نکته ای بس لطیف وجود
دارد بدین معنی که اگر گفته می شد:

«يضعون أصابعهم» آن ثبات و استمراری
که در «يجعلون» هست استنباط نمی شد.

سابعاً- تعبیر به جمع در «صواعق» در
جمله «يجعلون أصابعهم في آذانهم من
الصواعق» عظمت داستان را بهتر می نمایاند
و ترس آنان را بهتر مجسم می کند.

نکته دیگر اینکه در کلام، حذف نیز
وجود دارد و این حذف بر بلاغت آیه افزوده
و مفهوم واقعی آن را بهتر نشان داده و به قول
عکبری^{۱۷}، اصل عبارت چنین بوده است:
«أَوْ مِثْلَهُمْ كَمِثْلِ أَصْحَابِ صَيْبٍ».

و بنا بر همین تقدیر است که فعل
«يجعلون» هم بصورت جمع آمده است.
در واقع مردمان دوچهره به گروهی تشبیه
شده اند که دچار چنین حادثه ای شده اند نه
آنکه به باران تند سیل آسا تشبیه شده باشند.
وجه شبه و تصاویر موجود در این آیه،
بسیار شگفت آور است و قرآن، منظره
شگفتی از پریشانی و بیچارگی و گمراهی
مردمان دوچهره را ترسیم کرده و در واقع
گفته است:

بر اثر باران تند سیل آسای فرود آمده از
آسمان یعنی قرآن، برای آنان بلاها
و گرفتاریهایی که بطور کنایه از آنها به
ظلمات تعبیر شده، به وجود آمده است.^{۱۸}
در بحث از آیه:

«وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يَذَّبُحُونَ أَبْنَاءَكَ
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكَ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ
رَّبِّكَ عَظِيمٌ». بقره: ۲۹

یعنی: و به یاد آورید هنگامی را که نجات

دادیم شمارا از ستم فرعونیان که بسختی شمارا شکنجه می کردند؛ پسرانسان را می کشتند و زنانان را زنده می گذاشتند [برای کنیزی] و این بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شمارا بدان می آزمود.

اگر به چند نکته توجه شود، جنبه های بلاغی آن بخوبی روشن می شود:

اولاً- علت اینکه در ترجمه آیه، در معنای عبارت «و اذ نجیناکم من آل فرعون» می گویم: «به یاد آورید هنگامی را که نجات دادیم شمارا» از این جهت است که از لحاظ اعراب، محلّ «اذ» نصب است^{۱۹} و در اصل بسوده است: «واذکروا اذ نجیناکم...».

ثانیاً- فعل «یذّبّحون» در این آیه، از باب تفعیل آمده تا بر کثرت و فزونی قتل پسران اسرائیل در آن زمان، دلالت کند و چنانکه قرآن می گفت: «یقتلون» مفهوم کثرت و فراوانی از آن استفاده نمی شد.

ثالثاً- بلاغت «یذّبّحون» از «یقتلون» بیشتر است؛ زیرا «یذّبّحون» بی گناه بودن کشته شدگان را بهتر مجسم می کند و از نظر عاطفی رقت بیشتری بوجود می آورد.

علامه طباطبائی «نسریر» گهگاه در اثر ارزنده خود «المیزان فی تفسیر القرآن» به جنبه های بلاغی و نکته های بیانی قرآن پرداخته است، مثلاً در آیه: «إِنَّكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» حد: ۵. که بحث شده است چرا از غیبت به خطاب، عدول شده و صنعت التفات در این آیه چه نقشی دارد؛ علامه نکته ظریفی گفته است^{۲۰} و آن اینکه:

تصویر شگفتی که قرآن از حال مردمان دوچهره به دست داده است، از پریشانی و گمراهی آنان حکایت می کند؛ زیرا باران سیل آسایی که از آسمان فرو می ریزد، به جای سود، تاریکیها و رعد و برق وحشتناک ایجاد می کند که باروشنایی آن رعد و برق وحشتناک، اندکی پیش پایشان را می بینند و کمی راه می افشند ولی بر اثر تاریکیها سرگردان و متحیرند و نمی دانند که به کدام سوی بروند و از ترس مرگ با صاعقه، انگشت در گوشهای خود می کنند.

با آوردن ضمیر مخاطب «إِنَّكَ» خواسته است خدا را هنگام عبادت حاضر بدانیم و عبادت ما عبادت بنده حاضر و متوجه الی الله باشد نه عبادت بنده در حال غیبت و غفلت. یعنی عبادت بنده، نباید صورتی و قالبی باشد؛ باید خالص باشد؛ عبادتی باشد که فقط متوجه به او باشد نه به غیر او؛ عبادتی که در دل به دیگری توجه نداشته باشد و برای طمع در بهشت و ترس از دوزخ نباشد و کمال اخلاص را در آن داشته باشد.

در قرآن مجید گاهی یک حرف، متضمن معنای ویژه ای است، بطوری که از آن، معنی خاصی استفاده می شود مثلاً در آیه:

«رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.» بقره: ۱۲۹

یعنی: پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تورا بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و روانشان را پاک و منزه سازد، البته که تو عزیز و حکیمی [و بر این کار توانایی].

حرف جرّ «من» که به ضمیر «هم» وصل شده و روی هم کلمه «منهم» را ترکیب نموده است اهمیت خاصی دارد و نشان می دهد که انبیاء و مرئیان بشری باید از جنس بشر باشند و به قول شیخ محمد



عبد^{۲۱} «من انفسهم» باشند و همان صفات و غرائز بشری را داشته باشند تا بتوانند سرمشق و الگوهای خوبی باشند و چنانچه انبیاء از جنس مردم نباشند، نمی‌توانند دردها و نیازها و گرفتاریهای گوناگون انسانها را درک کنند و در نتیجه، انسانها هم نمی‌توانند از آنان سرمشق بگیرند.

در آیه مزبور، نظم و ترتیب جمله‌های: «یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتابَ والحکمة و یزکیهم» از نظر بلاغی درخور اهمیت است؛ زیرا به قول قرطبی - متوفی به سال ۶۷۱ هجری - مرحله نخستین، تلاوت ظاهری آیات است که به صورت «یتلوا علیهم آیاتک» بیان شده و منظور از «کتاب» در «یعلمهم الکتاب» معانی الفاظ است و مقصود از حکمت، سخنان درست و استوار و محکم می‌باشد.

در آیه مورد بحث، تقدیم تعلیم بر تزکیه، اشارتی به ترتیب طبیعی است؛ زیرا طبعاً تعلیم بر تربیت مقدم است؛ یعنی نخست باید فراگیری باشد و آیات بر انسانها خوانده شود و سخنانی گفته شود تا تزکیه ایجاد گردد و انسانها فرهیخته شوند.

لیکن باید دانست که به جهت اهمیت تزکیه و خویشتن‌سازی، در سه آیه دیگر، تربیت و تزکیه و تهذیب نفس، بر تعلیم مقدم آمده است؛ زیرا تزکیه و تهذیب نفس است که در تمام زمانها و مکانها ضروری است و هدف اصلی بعثت انبیاء و رسالت آنان تزکیه بوده است.

این سه آیه چنین است:

۱- کَمَا أَرْسَلْنَا فِیْکُمْ رَسُولًا مِنْکُمْ یَتْلُوا عَلَیْکُمْ آیَاتِنَا وَ یُزَکِّیْکُمْ وَ یُعَلِّمُکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ... بقره: ۱۵۲

۲- ... یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ... آل عمران: ۱۶۴

۳- ... یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ... جمه: ۲

ناگفته نماند که آیه ۱۲۹ سوره بقره: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیْهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیَاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیْهِمْ...» نقل قول حضرت ابراهیم علیه السلام است که او چیزی را از خدا درخواست می‌کند که در تمام جوامع بدان نیاز هست و آن تعلیم است که خود مقدمه تزکیه می‌باشد.

خلاصه باید گفت: آگاهی و تعلیم و تربیت و تزکیه و تهذیب نفس، لازم و ملزوم یکدیگرند.



در قرآن مجید، نقش و اهمیت کلمات را در ایجاد معانی مختلف نمی‌توان انکار کرد مثلاً در آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ یَالِیَوْمَ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ» بقره: ۸۰

یعنی: از مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا و روز واپسین ایمان آورده‌ایم و حال آنکه مؤمن نیستند.

اولاً- «وَمِنَ النَّاسِ» نشان می‌دهد که

گروه کمی از مردم چنین می‌گویند؛ زیرا «من» برای تبیض است.

ثانیاً- علت اینکه گفته شده است: «وَمِنَ النَّاسِ» و به صراحت اسمی از مردمان دوچهره نیامده، این است که شاید آنان از گمراهی خود دست بردارند و به راه راست در آیند؛ زیرا اگر به صراحت، نام آنها برده می‌شد دیگر امیدی به بازگشت آنان نبود.

ثالثاً- کلمه «یقول» به ما می‌فهماند که ایمان آنان باطنی نبوده و فقط زبانی بوده و در جان و روان آنان، ایمان رسوخ نکرده است. رابعاً- کلمه «آمنا» به صیغه ماضی نشان می‌دهد که انسانهای دورو می‌خواهند بگویند: از زمانهای گذشته، ایمان در نهاد ما بوده و ما از روزگاران پیشین، در سلک ایمان آوردگان داخل شده‌ایم؛ که البته خود این سخن، از خدعه و نیرنگ چنین کسانی حکایت می‌کند.

خامساً- دیگر خدعه و نیرنگ مردمان دوچهره این است که اینان می‌خواهند استواری ایمان خود را نشان دهند، و به همین جهت می‌گویند: «آمنا باللّٰه و بالیوم الآخر» یعنی ما هم به خدا و هم به روز واپسین ایمان آورده‌ایم و این دورا با هم بیان می‌کنند، تکرار «باء» در «آمنا باللّٰه و بالیوم الآخر» از همین جهت است.^{۲۳}

لیکن قرآن، در بخش پایانی آیه گفته است: «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ» یعنی با جمله اسمیه منفی، سخن گفته تا بر استقرار وثبات نفی دلالت کند، با توجه به اینکه «باء» در جمله منفی، تأکید بیشتری را

می فهماند.

در آیه: «يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ». بقره: ۹۰

یعنی: این گروه دوچهره، خدا و آنان را که ایمان آورده اند، می فریبند، در حالی که [چنین نیست] خود را می فریبند و نمی فهمند.

اولاً فعل مضارع «يَخَادِعُونَ» تصویر این گروه فریبکار و حالت مستمر آنان را در برابر هر شنونده ای مجسم می کند؛ زیرا فعل مضارع بر استمرار دلالت می کند و قرآن مجید هم فعل مضارع «يَخَادِعُونَ» آورده تا موضوع را بهتر مجسم سازد.

ثانیاً در این آیه، دو کلمه «ما» و «إِلَّا» که از ادات حصر است آمده تا بطور قطع و جزم بگوید: این گروه دوچهره که خود را با هوش و زیرک و توانا بفریب می پندارند، چنان غافلند که جز خود را نمی فریبند و خدعه آنان به کسی جز خودشان نمی رسد.

ثالثاً در بخش پایانی آیه، از جمله «وما يشعرون» در می یابیم که این دورویان بقدری جاهل و نادانند که درک نمی کنند و یا این کار خویشان را فریب می دهند.

آیه: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ». بقره: ۱۰

در واقع آیه پیشین را تعلیل می کند و بیان می نماید که چرا مردمان دوچهره چنین می کنند؟ و چرا آنها به خدعه و فریب می پردازند؟ آری اینها همه برای این است که در دلهایشان مرضی است: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ».

اولاً باید دانست که کلمه «فی» بر ظرفیت دلالت می کند و به ما نشان می دهد که بیماری، در درون این دوچهرگان جای گرفته و در اعماق وجودشان رسوخ کرده است.

ثانیاً جمله «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» که نفرین در حق آنهاست، یعنی: خدا بیماری آنان را افزون کند. خشم و سخط خدا را، که نتیجه شک و تردید مردمان دوروست، پس از بیان آیات و حجج الهی به ما می فهماند.

ثالثاً قرآن مجید در بخش پایانی آیه، سرنوشت این گروه دوچهره فریبکار را با عبارت «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» تعیین کرده و گفته است: برای دروغی که گفته اند، به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد.^{۲۴}

در آیه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ». بقره: ۱۱

یعنی: و چون به آنان گویند که در زمین فساد مکنید، پاسخ دهند که ما مردمی مصلح و خیراندیش هستیم.

اولاً در آغاز آیه، حرف استیناف «وَأَوْ» آمده تا تصویر دیگری از چهره مردم دورورا نشان دهد و بگوید که دوچهرگان تنها به دروغ گفتن و خدعه کردن اکتفا نمی کنند بلکه گناه دیگری هم مرتکب می شوند که آن، فساد است.

ثانیاً علت اینکه فعل به صورت مجهول «قِيلَ» آمده، آن است که باید به گفتار توجه شود، قطع نظر از گوینده آن، یعنی گوینده گفتار مورد نظر نباشد.

ثالثاً به کار رفتن کلمه «أَنَّمَا» که از ادات

حصر است و در مواردی به کار می رود که موضوع دلالت بر انحصار داشته باشد، از این جهت است که اینان نه تنها می خواهند از خود نفی افساد بکنند بلکه مدعی اصلاح هم هستند و کلمه «أَنَّمَا» در این مورد، تعریفی برخلاف مضمون جمله دارد و آن اینکه می خواهند بگویند: نه تنها مصلح بودن ما روشن است بلکه در واقع شما مفسد هستید.

در آیه: «أَلَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ». بقره: ۱۲

یعنی: آگاه باشید و بدانید که ایشان مفسدند و تباهکار، ولی خود نمی دانند.

اولاً در آغاز آیه، برای تشبیه مخاطب و آگاهی وی، کلمه «أَلَا» آمده و مطلب با حرف تأکید «أَنَّ» آغاز شده است. در واقع قرآن می گویند: هشیار باشید! و ادعای آنان را که خود را مصلح می پندارند، نپذیرید.

ثانیاً تکرار ضمیر «هم» در «أَلَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» جمله را مؤکد می کند و یک نوع قصر و انحصار از عبارت قرآنی، به ذهن متبادر می شود. در واقع قرآن با افزودن ضمیر «هم» به شکل قاطعی فساد را به مردمان دوچهره، اختصاص داده و می گوید: آنها خودشان مفسدند.

ثالثاً از بخش پایانی آیه: «وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» چنین در می یابیم که آنها از مفسد بودن خود بی خبرند و درک نمی کنند که با کارهایشان فساد بیار می آورند.

در آیه: «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدَّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ». بقره: ۱۵

یعنی: خداوند، آنان را استهزاء و ریشخند



همچون بازرگانان ناآگاه، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، به همین جهت در بخش پایانی آیه گفته شده است: «فما ربحت تجارتهم» یعنی از این دادوستد سودی نبردند؛ و به قول ابن معصوم^{۲۶} مدنی، در این آیه استعاره وجود دارد؛ زیرا قرآن بر کار آنها، تجارت اطلاق کرده است و لذا در آغاز آیه، لفظ «اشترأ» به کار رفته و در پایان هم آنچه با اشترأ تناسب دارد، آمده است. این در واقع استعاره مرشحه است؛ زیرا «اشترأ» برای استبدال و اختیار، استعاره آورده شده و جمله مناسب با اشترأ هم که «ربح» و «تجارت» باشد، ذکر شده است.

به کار بردن کلمه «ضلاله» به جای کفر و نفاق در جمله «اشترأ الضلاله» از جهت ایجاز است؛ زیرا ضلاله نسبت به کفر و نفاق بار بیشتری دارد و از نظر معنی جامع تر است^{۲۷}. منظور از ضلاله در این آیه، کفر است.

در بخش پایانی آیه به قول ابن معصوم^{۲۸}، صنعت «ایغال» به کار رفته است؛ ایغال در لغت از ریشه «وغل فی البلاد»؛ «اذا ذهب وبالغ وابعدها» گرفته شده و در اصطلاح، صنعت ایغال آن است که گوینده در کلام منظوم یا متشور جمله و مطلبی را بگوید که بدون آن نیز معنی عبارت کامل باشد لیکن برای مزید فایده و مبالغه بیشتر، جمله دیگری بیاورد، نظیر بخش پایانی همین آیه مورد بحث که از جمله «فما ربحت تجارتهم» نتیجه معلوم است ولی جمله «وما كانوا مهتدین» برای مبالغه بیشتر ذکر شده است.

قرآن مجید در بخش پایانی آیه، سرنوشت این گروه دوچهره^۱ فریبکار را با عبارت «ولهم عذاب الیم بما كانوا یكذبون» تعیین کرده و گفته است: برای دروغی که گفته اند، به عذاب دردناکی گرفتار خواهند شد.

مستهزؤن» قرآن هم گفته است: «اللّه یستهزؤ بهم». ثانیاً به مصداق: «... وجزاء سیئة سیئة مثلها...» ثوری: ۲۰. وقتی آنان می گویند: «إنما نحن مستهزؤن» قرآن هم می گوید: «اللّه یستهزؤ بهم» در واقع معنی آیه چنین است: «اللّه یجازیهم جزاء استهزأهم».

در آیه: «اولئک الذین اشترأ الضلاله بالهدی فمأ ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدین».

یعنی: اینان هستند که گمراهی را به هدایت خریدند و به همین جهت از سودای خود سودی نبردند و راه هدایت را نیافتند.

اولاً- «اولئک» اسم اشاره است و به گروهی که به این صفات نکوهیده متصف هستند، اشاره شده است. ثانیاً کلمه «اشترأ» دلالت می کند بر اینکه آنان

می کند و بدانان مهلت می دهد که درسرکشی و طغیان خود کور کورانه به این سو و آن سو، حیران و سرگردان باشند.

قرآن مجید، تصویری از مردمان دوچهره ترسیم نموده و منظره ترسناکی را در برابر چشم خواننده مجسم می کند و به وی می فهماند که این مردمان دوچهره، بدون آنکه راه را از چاه بدانند، به این سو و آن سو می روند و سرگردانند؛ زیرا کلمه: «یعمهون» که از ماده «عمه» و به معنای تحیر است، به شنونده تصویری از گمراهی همراه با سرگردانی و نرسیدن به راه حق و صواب را نشان می دهد.

اینکه در آیه گفته شده است: «اللّه یستهزؤ بهم» و گفته نشده «اللّه مستهزؤ بهم» تا مطابق بخش پایانی آیه پیشین یعنی «... إنما نحن مستهزؤن» باشد، نکته ای بس لطیف دارد. آن نکته این است که قرآن مطلب را با فعل مضارع «یستهزؤ» بیان کرده تا افاده حدوث و تجدّد کند. در واقع قرآن با این تعبیر می گوید: بلاها و کفرها برای مردمان دوچهره مستمر و همیشگی است.^{۲۵}

اگر کسی بگوید: استهزاء، عیب است و سزاوار خدا نیست و حتی موسی خود را در آیه ۲۷ سوره بقره:

«... قالوا اتخذنا هزواً، قال أعوذ باللّه أن أكون من الجاهلین.» از استهزاء و سخن فسوس گفتن تبره کرده و آن را کار مردم نادان دانسته، تاچه رسد به اینکه خدا بخواهد کسی را ریشخند کند.

در جواب گفته اند: اولاً از باب مشاکله با بخش پایانی آیه یعنی «إنما نحن

در آیه: «مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم في ظلمات لا يبصرون» بقره: ۱۷

یعنی: مثل این دورویان، مثل کسی است که آتشی بیفروزد و چون آتش گرداگرد او را روشن ساخت، خدا آن آتش را از ایشان بازگیرد و در تاریکیشان گذارد [که راه حق و طریق سعادت را هیچ نبینند].

جمله «استوقد ناراً» حال انسانی را نشان می دهد که تاریکی کاملاً او را فرا گرفته و در طلب آتش است تا اطراف خود را روشن سازد و راه را بشناسد.

فعل ماضی «استوقد» که از باب استفعال است بر این طلب و کوشش، دلالت می کند، کلمه «اضاءت» دلالت دارد بر اینکه پس از کوشش فراوان، روشنایی مورد نیاز را جسته و اطراف خود را روشن ساخته است، لیکن جمله «ذهب الله بنورهم» نشان می دهد که این روشنی دیر پا نبوده و از میان رفته است. و اگر گفته می شد: «ذهب النور» چندان مهم نبود ولی قرآن گفته است:

«ذهب الله بنورهم» یعنی خدا این نور را از میان می برد و این روشنایی را از آنان باز می گیرد و آنان را در تاریکی فرو می گذارد.

اضافه شدن کلمه «نور» به ضمیر «هم» نشان می دهد که نابودی نور آنان مایه ناراحتیشان شده است.

صیغه جمع در کلمه «ظلمات» در جمله «وتركهم في ظلمات» تاریکی فراوان

و ظلمت بیش از اندازه را نشان می دهد؛ و چون «ظلمات» به صورت نکره آمده است ابهام بیشتری را می رساند. توصیف «ظلمات» به جمله «لا يبصرون» هم بر شدت مهابت تاریکی می افزاید.

ممکن است کسی بگوید: چرا قرآن مجید گفته است: «مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً...» یعنی چرا کلمه موصول «الذي» با لفظ مفرد ذکر شده نه به صورت جمع و حال آنکه ظاهر عبارت ایجاب می کرد که با لفظ جمع آورده شود و «الذین» گفته شود یعنی جماعت به جماعت تشبیه گردد؟!

پاسخ اینکه: در این آیه، مردمان دوچهره به «استوقد» و آتش افروز، تشبیه نشده اند تا این سوال پیش بیاید و گفته شود که چرا جماعت به مفرد تشبیه شده است؛ بلکه در این آیه، داستان مردمان دوچهره به داستان «استوقد» و آتش افروز، تشبیه شده است همچون آیه:

«مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا». جمعه: ۵

یعنی: وصف حال آنان که به تورات مکلف شدند و خلاف آن عمل کردند، در مثل به حماری ماند که بار کتابها بر پشت کشد....

که گفته شده: «مثل الذین... کمثل الحمار» و گفته نشده: «کمثل الحمیر» به صیغه جمعی.

و همچون آیه: «... ينظرون اليك نظر المغشى عليه من الموت...» محمد: ۲۰

یعنی: حال آنان که [در دلهاشان بیماری نفاق است و] به تو می نگرند همچون حال

کسی است که از ترس، بیهوشی به او دست داده است.

که ضمیر «عليه» مفرد آمده و گفته نشده «ينظرون اليك نظر المغشى عليهم من الموت»^{۲۹}

شیخ طوسی در این زمینه بحث مفصّلی کرده است^{۳۰} که بخاطر کوتاهی سخن از ذکر آن خودداری می کنیم و سخنی از ابن شهر آشوب مازندرانی را در اینجا می آوریم^{۳۱} وی می گوید:

علت اینکه در آیه ۱۷ سوره بقره، کلمه «مثل» به ضمیر جمع «هم» اضافه شده و سپس جمع به مفرد تشبیه گردیده این است که در آیه، تمثیل فعل و عمل است به فعل و عمل دیگر یعنی تمثیل کیفی است نه کمی.

قرآن مجید، گاه با نکره آوردن کلمه ای تصویر زیبایی را نشان داده همچون آیه: «ولتجدنهم احرص الناس على حياة ومن الذين اشرکوا...» بقره: ۹۶

یعنی: ای پیامبر! تو طایفه یهود را نسبت به حیات مادی، حریص تر از همه مردم و حریص تر از گروه مشرکان می یابی.

در این آیه، نکره آمدن کلمه «حیوة» بر ناچیزی و حقارت حیات دلالت می کند و مقصود از آن، یک زندگی طولانی مادی و بی خیر و برکت است، به دلیل دنباله آیه که در آن آمده است:

«... يودّ احدهم لو يعمرّ ألف سنة...»

یعنی: هر یهودی آرزوی هزار سال عمر می کند....

در صورتی که همین کلمه «حیوة» در



ب- الشيخ خليل ياسين، أضواء على
متشابهات القرآن، بيروت، الطبعة الثانية
١٩٨٠م ج ١/٢٨.

١٩- زجاج، معاني القرآن وعرابه ١/١٠٠.

٢٠- السيد محمد حسين الطباطبائي، الميزان في
تفسير القرآن، بيروت در ٢٠ مجلد، ١/٢٤
و ٢٥.

٢١- الشيخ محمد عبده، تفسير القرآن الحكيم
المشهور باسم تفسير المنار- گرد آورنده السيد
محمد رشيد رضا، الطبعة الثانية، افست، فقط
١٢ جلد، دار المعرفه، بيروت، بی تا،
١/٤٧٧.

٢٢- ابو عبدالله محمد بن احمد الأنصاري
القرطبي، الجامع لأحكام القرآن، الطبعة
الثالثة مصر، دار القلم ١٣٨٦هـ-١٩٦٦م،
٢٠ جلد در ١٠ مجلد، ١٣١/٢.

٢٣- أضواء على متشابهات القرآن ١/٢٣.

٢٤- سيد قطب، في ظلال القرآن، بيروت، الطبعة
الخامسة، ١٣٨٦هـ/١٩٧٦م در ٨ مجلد،
١/٤٦.

٢٥- أضواء على متشابهات القرآن، ١/٢٦ ونيز
رجوع شود به: محمد بن ابی بکر بن عبد
القادر رازی، تفسير أسئلة القرآن المجيد
واجوبتها، تحقيق وتعليق از: محمد علي
انصاري قمی، چاپخانه مهر، قم، الطبعة
الأولى، ١٣٨١هـ/١٩٦١م ص ٣.

٢٦- السيد علي صدر الدين بن المعصوم المدني،
انوار الربيع في انواع البديع، تحقيق وتعليق
از: شاکر هادي شکر، نشر وتوزيع مكتبة
الفرقان، كربلا در ٧ مجلد، الطبعة الأولى
١٣٨٨هـ/١٩٦٨م، ج ١ ص ٢٥٤.

٢٧- أضواء على متشابهات القرآن ١/٢٧.

٢٨- انوار الربيع في انواع البديع ٥/٣٣٣.

٢٩- أضواء على متشابهات القرآن ١/٢٧.

٣٠- الثبيان في تفسير القرآن ٢/٢٣٨.

٣١- متشابه القرآن ومختلفه ٢/٢٣٨، انتشارات
بيدار، ٢ جلد در یک مجلد، بی تا.

٣- رك: ثلاث رسائل في اعجاز القرآن، للرماني
والخطابي وعبد القاهر الجرجاني، تحقيق
وتعليق از: محمد خلف الله- دكتور محمد
زغلول سلام، الطبعة الثانية، دار المعارف
بمصر، ١٣٨٧هـ-١٩٦٨م ص ٧٥.

٧- مأخذ سابق، همان صفحه.

٨- مأخذ سابق ص ٢٥.

٩- ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، البيان
والتبيين، چاپ عبد السلام محمد هارون،
مكتبة الخانجي بمصر، الطبعة الرابعة
١٣٩٥هـ-١٩٧٥م چهار جلد در دو مجلد ج ١
ص ٣٨٣.

١٠- ثلاث رسائل في اعجاز القرآن/ ٢٧.

١١- حافظ جلال الدين عبد الرحمن سيوطي،
الإتقان في علوم القرآن، تحقيق از: محمد
ابو الفضل ابراهيم، قاهره، الطبعة الأولى
١٣٨٧هـ. مكتبة ومطبعة المشهد الحسيني،
چهار جلد در ٢ مجلد ص ١٣.

١٢- ابو بكر محمد بن الطيب الباقلائي، اعجاز
القرآن، تحقيق از: السيد احمد صقر، الطبعة
الثالثة، دار المعارف بمصر، بی تا، ص ٣٥.

١٣- رك: قاضي ابوالحسن عبد الجبار اسدآبادي
المغني في ابواب التوحيد والعدل، الجزء
السادس عشر، اعجاز القرآن، الطبعة الأولى،
شعبان ١٣٨٠هـ-دسامبر ١٩٦٠م مطبعة
دار الكتب، ص ٣١٨.

١٤- رك: امام عبد القاهر جرجاني، دلائل الإعجاز
في علم المعاني، تحقيق وتعليق از: السيد
محمد رشيد رضا، مكتبة القاهرة،
١٣٨١هـ-١٩٦١م، ص ٢٥٤ و ٢٥٥ و ٢٥٦.

١٥- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: علوي
مقدم، مقالة «بحتى درباره كتاب نهاية الإيجاز
ودرأية الإعجاز» فخر الدين رازی، مجلة
دانشكده ادبيات وعلوم انسانی دانشگاه مشهد،
ش اول ودوم، ص پانزدهم، ش مسلسل
٥٧-٥٨ بهار و تابستان/١٣٦١،
ص ٣٠٧-٣٨١.

١٦- بديع القرآن، ص ٦٩ و ٧٠.

١٧- املاء ما من به الرحمن ١/٢٢.

١٨- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به:
الف- شيخ الطائفة طوسي، تفسير التبيان،
تصحیح وتحقیق از: احمد حبيب نصير
العاملی، چاپ مكتبة الأمين، نجف اشرف
[افست بيروت، بی تا] در ١٠ مجلد ج ١/٩٤.

آیه ٢٤ سورة فجر که به یاء متکلم اضافه
شده وبه اصطلاح، معرفه گردیده است،
تعبیر دقیقی را به خواننده ارائه می دهد و آن
اینکه منظور از این حیات، حیات جاودانی
پس از بحث است که دائمی و غیر منقطع
است ولذا از آن به کلمه «حیاتی» تعبیر شده
است. در این آیه خداوند از حال کسی
حکایت می کند که در دنیا برای زندگانی
ابدی و حیات جاودانی خود کار خیری
انجام نداده ولذا حسرت می خورد
ومی گوید:

«يا ليتني قدمت لحياتي» نجر: ٢٤

یعنی: [با حسرت] می گوید: ای کاش در
دنیا برای زندگانی ابدی امروز، کار خیری
انجام می دادم.

(ادامه دارد)



یادداشتها

١- معانی القرآن ٣/١٦ و ٦٩.

٢- ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، الحيوان،
تحقيق از فوزي عطوي، الطبعة الثانية
١٣٩٧هـ-١٩٧٨م بيروت ج ٣ ص ٤٢٨.

٣- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: ابن الندیم،
الفهرست، بيروت، نشر دار المعرفة ص ٥٧.
ونيز رجوع شود به: الفهرست، چاپ رضا
تجدد ص ٤١.

٤- رك: النديم، الفهرست، تحقيق از: رضا تجدد
ص ٢٢٠.

٥- ابو محمد عبدالله بن محمد بن سعيد بن سنان
الخفاجي، سر الفصاحة، شرح وتصحيح از:
عبد المتعال الصعيدي، مصر، مكتبة ومطبعة
محمد علي صبيح واولاده ١٣٨٩هـ-١٩٦٩م
ص ٨٨.